



## **The Theology of Silence**

In the era in which we exist, theology is seemingly appended to everything, perhaps burdening it as well. This act has, in a way, transformed into a trend and a form of self-portrayal. One of the things theology adds to is "silence." Various perspectives on interpreting silence, especially when intertwined with theology, have been presented. These interpretations range from a negative connotation to a positive one, embodying viewpoints that lie in between these two extremes. The theology of silence, in the philosophy of religion, generally addresses the crucial issue of "speaking about God." However, the philosophy of religion is not the sole domain discussing "silence." Mystics, too, have spoken and written extensively about silence.

1. Some theologians understand silence in a negative light. Their intention is that, when it comes to God, one cannot speak positively. Only negatively can one say, "God is not material," "God is not confined to a location," "God is not bound by time," and the like. Followers of negative theology, in their effort to avoid likening the flawless and boundless to the imperfect and finite, have interpreted silence as a negative concept. The question arises: How do they know that God is boundless and flawless? This is a question that negative theology must answer. Another group denies the negative interpretation because it leads to intellectual stagnation. Moreover, if one must remain silent about God, then initially, God Himself should have been silent. According to the teachings of monotheistic religions, God has described Himself in celestial books. If humanity does not possess positive knowledge about God and must remain silent, then how should these descriptions be understood?

2. Mystics, on the other hand, have attempted to impart a different meaning to silence, emphasizing that it should not be inherently negative. Although mystics have not remained silent on the topic of silence, mystical silence lacks a theoretical or epistemological aspect; rather, it is practical in nature. It is part of the etiquettes and guidelines of the journey and practice of mysticism. For a mystic to abstain from the tumult of the world's abundance and verbal extravagance, silence is imperative. At the outset of their spiritual journey, mystics are to speak with a measured tongue as needed, and in the practice of silence, they are to refrain from divulging secrets to the unworthy.

Mystical silence is not negative; rather, it serves as a pathway to discover the truth. One who, according to Rumi's expression, desires to step into the sea of truth must embark on the ship of silence.

3. Another dimension of silence has been introduced within a different context, one that is more metaphysical than theological. Wittgenstein, in the final proposition of his *Tractatus Logico-Philosophicus*, declares that there are matters in the world about which one cannot speak; rather, one must be silent. Wittgenstein's statement is not exclusively related to theology, although it encompasses theology. The distinction he draws between expressible and inexpressible matters leaves little room for both positive and negative readings. Bertrand Russell, in a sardonic tone in the preface to the *Tractatus Logico-Philosophicus*, notes that Mr. Wittgenstein has spoken about what cannot be spoken about. Wittgenstein, however, questions religious faith, placing it among the inexpressible matters. In his lecture on "Religion and Ethics," he explicitly criticizes those who attempt to transform religious faith into a scientific issue. Wittgenstein's effort in the tract to separate the domain of religion from that of science raises the question of how it is possible to lift the veil of meaninglessness from religious propositions—a task that logical positivists undertook.

4. The perspectives of mystics and Wittgenstein in the tract are profound but strangely converge into a politically surprising interpretation by some theologians. Some theologians, grappling with the challenge of expressing God in human language, have fallen into the trap of analogy. How can one express the formlessness of the Almighty, intellectual humility, and religious tolerance through human language? The theology of silence itself becomes a form of theology that prohibits speaking about God. Overlooking the fact that this is a kind of commandment that cannot lead to tolerance and forgiveness from within itself, the theology of silence in the realm of language does not leave room for various religious beliefs. The theology of silence asserts that God is formless, not something that can be imposed in any form.



در عصری که زیست می‌کنیم الهیات را به هر چیز اضافه و شاید بار می‌کنند. گویی این کار به نوعی مد و خودنمایی بدل شده است. یکی از چیزهایی که الهیات به آن افزوده می‌شود «سکوت» است. نظرگاه‌های مختلفی در تفسیر سکوت، خاصه وقتی الهیات به آن افزوده می‌شود، طرح شده است؛ از معنای سلبی گرفته تا معنای ایجابی و دیدگاه‌هایی که بین این دو سر قرار دارد. الهیات سکوت در فلسفه دین به صورت کلی به موضوع بسیار مهم «سخن کردن درباره خدا» اشاره دارد. اما فلسفه دین یگانه قلمرویی نیست که درباره «سکوت» سخن می‌کند. عارفان نیز در باب سکوت بسیار گفته‌اند و نوشته‌اند.

۱. برخی الهی‌دانان سکوت را به صورت سلبی فهم کرده‌اند. مقصودشان این است که در باب خدا به ایجاب سخن نتوان کرد. فقط به صورت سلبی می‌توان گفت: «خداوند جسم نیست»، «مکانمند نیست»، «زمانمند نیست»، و مانند آن. پیروان الهیات سلبی، برای پرهیز از تشبیه موجودی بی‌نقص و نامحدود به موجودی ناقص و محدود، سکوت را سلبی معنا کرده‌اند. اینکه از کجا و چگونه اینان می‌دانند خداوند نامحدود و بی‌نقص است پرسشی است که باید الهیات سلبی بدان پاسخ گوید. گروهی دیگر معنای سلبی را به این دلیل انکار کرده‌اند که از تعطیل عقل سردمی‌آورد. افزون بر این، اگر باید در باب خدا سکوت کرد اولی این بود که خود خداوند در باب خود سکوت می‌کرد. خداوند، بر اساس آموزه‌های ادیان توحیدی، خود را در کتاب‌های آسمانی توصیف کرده است. اگر بشر درباره خداوند چیزی به ایجاب نمی‌داند و باید سکوت کند، این توصیف‌ها چیست و چگونه باید فهم شود؟

۲. عارفان معنای دیگری از سکوت قصد کرده‌اند که نمی‌توان و نباید آن را سلبی تفسیر کرد. عارفان در باب سکوت البته سکوت نکرده‌اند و سخن‌ها گفته‌اند. سکوت عرفانی جنبه نظری و معرفت‌شناختی ندارد؛ بلکه جنبه عملی دارد. جزء آداب و دستورالعمل‌های سیر و سلوک است. عارف برای پرهیز از هیاهوی جهان کثرت و یاوه‌گویی باید سکوت کند. عارف هم در آغاز سیر و سلوک باید به زبان لگام زند؛ به قدر حاجت سخن کند و هم در انجام خاموش باشد و اسرار به ناهل نگوید.

سکوت عرفانی به این دلیل سلبی نیست که راهی است برای کشف حقیقت. کسی که به تعبیر مولوی می‌خواهد پای در دریای حقیقت بگذارد باید سوار بر کشتی خاموشی شود:

این خموشی، مرکب چوبین بود      بحریان را خاموشی تلقین بود

۳. سکوت در بافت و بستری دیگر نیز طرح شده است که بیشتر مابعدالطبیعی است تا الهیاتی. ویتگنشتاین در آخرین قضیه رساله منطقی-فلسفی از اموری در جهان خبر می‌دهد که نمی‌توان درباره آن‌ها سخن کرد؛ بلکه باید سکوت کرد. این سخن ویتگنشتاین اختصاصی به الهیات ندارد؛ هرچند الهیات را نیز شامل می‌شود. تمایزی که ویتگنشتاین در رساله میان امور بیان کردنی و نشان‌دانی قائل شده است جایی برای خوانش‌های سلبی، به‌ویژه خوانش پوزیتیویستی، باقی نمی‌گذارد. برتراند راسل به طعنه در مقدمه رساله نوشته است که آقای ویتگنشتاین در باب آنچه نمی‌توان سخن کرد سخن‌ها کرده است. ویتگنشتاین اما ایمان دینی و در صدر آن ایمان به خدا را از سخن امور بیان‌نشده دانسته و در سخنرانی خود در باب دین و اخلاق با صراحت پدر اُهارا را نکوهش کرده است که تلاش می‌کند ایمان دینی را به موضوعی علمی تبدیل کند. تلاش ویتگنشتاین در رساله برای جدا کردن ساحت دین از ساحت علم چگونه ممکن است از بی‌معنایی گزاره‌های دین سردرآورد! کاری که پوزیتیویست‌های منطقی انجام دادند.

۴. نظرگاه عارفان و نظرگاه ویتگنشتاین در رساله استعداد بدفهمی بسیار دارد. اما تفسیر کثرت‌گرایانه از سکوت، آن هم با رویکرد سیاسی، شگفت‌انگیز است. برخی از الهی‌دانان سخن کردن از خدا را با زبان بشری افتادن در ورطه تشبیه دانسته‌اند. از این سخن چگونه می‌توان بی‌صورتی حضرت حق، تواضع معرفتی و مذهبی درآورد تساهل و تسامح را نتیجه گرفت؟ الهیات

سکوت خود صورتی از الهیات است که سخن گفتن در باب خدا را منع کرده است. غافل از اینکه این خود نوعی حکم به تعلیق است که نمی‌توان از درون آن تسامح و تساهل را نتیجه گرفت. الهیات سکوت، در باب سکوت، زبانی گویا دارد و جایی برای عقیده‌های مذهبی گونه‌گون باقی نمی‌گذارد. الهیات سکوت می‌گوید خداوند بی‌صورت است، نه اینکه هر صورتی را می‌توان بر آن بار کرد.